

## فصل دوم

شخصیت و اخلاق و افکار میرزا گوجک خان

kochakejangali.blogfa.com

اگر نتوانیم آزاد زندگی کنیم، بهتر است  
مرگ را با آغوش باز استقبال کنیم .  
**گاندی**

یونس معروف به « میرزا کوچک » فرزند میرزا بزرگ اهل رشت ساکن استادسرادر سال ۱۲۹۸ هجری قمری در یک خانواده متوسطی چشم بجهان گشود .

ستین اول عمر را در مدرسه حاجی حسن واقع در « صالح آباد » رشت و مدرسه « جامع » که آنوقتها رونقی داشت واکنون بعلت آتش سوزی خرابهای بیش از آن باقی نمانده ، با موختن صرف و نحو و تحصیلات دینی گذرانید .<sup>۱</sup> چند وقتی هم در طهران در « مدرسه محمودیه » بهمین منظور اقامت گزید و میباشد قاعده تا با این مقدمات یک امام جماعت و یا یک مجتهد جامع الشرایط از کار در آید ، اما حوادث و انقلابات کشور ، مسیر افکارش را تغییر داد و عبا و نعلین و عمامه را به تفنگ و فشنگ و نارنجک مبدل ساخت .

دارای دخواهر و دو برادر یکی بزرگتر از خود بنام « محمد علی » و دیگری کوچکتر بنام « رحیم » بود که هر دونفر بعد از وی وفات یافته اند . مردی خوش هیکل و قوی البنیه وزاغ چشم دارای سیماقی متبرسم و بازو ای

۱ - خرابه مزبور اکنون بصورت چند ساختمان مجلل در آمده

ورزیده و پیشانی باز .

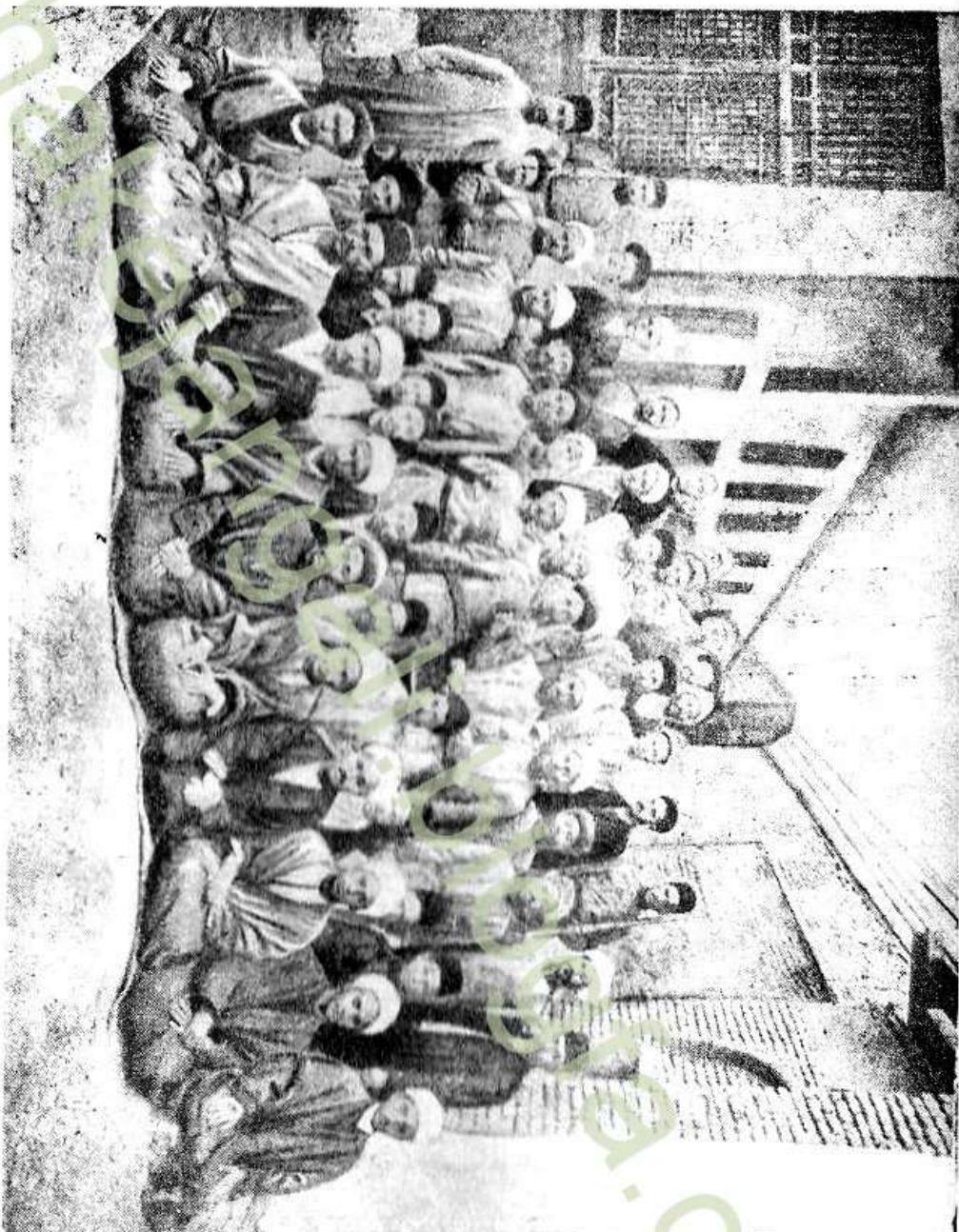
از لحاظ اجتماعی مؤدب و متواضع و خوش برخورد و از جنبه روحی عفیف و باعطفه و معتقد بفرایض دینی و مؤمن باصول اخلاقی . خاطراتی که از طلب و دوستان ایام تحصیلش شنیده شده، مؤید این معنی است که میرزا کوچک از همان روز گاران قدیم دارای صفاتی عالی و اخلاقی ممتاز بوده و بین طلب و همسالانش شاگردی با استعداد - صریح اللهجه و طرفدار عدل و حامی مظلوم بشمار میرفته است.



میرزا کوچک خان در دوران طلبه‌گی

هر کس بدیگری تعددی میکرد یا کمترین اجحاف و بی اعتدالی رواییداشت، مشت میرزا بالای سر متعددی بلند میشد و تجاوز دانش آموزان دینی را مطلقاً بحقوق یکدیگر چه در داخل مدرسه و چه خارج از آن بی کیفر نمیگذاشت . ورزش را دوست میداشت و هر روز تمرین میکرد . اهل هیچگونه مشروبات الکلی نبود - دخانیات مصرف نمینمود - بتراپاک و مشتقاش که در آن عهد عشاق فراوان داشت لب نمیزد و از همه مهمتر آنکه از غایت حجب و حیا زن

نمیگرفت و تا چند سال مانده با آخرین سنین عمرش تأهل اختیار نکرده بود.  
میرزا به استخاره اعتقادی عجیب داشت و هرجا بمشکلی برمیخورد و یا



در مدرسه جامع رشت :  
(نفر دوم ایستاده از راست عجیب میرزا کوچک است)

تردیدی در اقدام بکار موردنظر ش حاصل نمیکرد، فوراً دستش بطرف تسیح  
(که همیشه همراه داشت) دراز میشد و نتیجه استخاره هرچه بود بی درنگ  
بکار میبست.

این امر یعنی «استخاره» بعضاً از همکارانش که قبول نداشتند استخاره در امر انقلاب دخیل باشد گران می‌آمد و حتی گاهی بکدورت منجر می‌گشت، اما او هیچ وقت از اجراء نیتش دست بردار نبود و فکر می‌کرد که اقدام به هر کار مهم، چنانچه با مشیت الهی توأم نباشد تمر بخش نیست و استخاره با خداوند، در اموری که نتیجه وعاقبت آن نامعلوم است زیانی ندارد و حداقل سودش اینست که او را در اعمال انجام شده نادم نخواهد ساخت.

در عکسی که از «شورای انقلاب» بیادگار مانده تسبیح درشت میرزا با حضور فرماندهان ارش سرخ روی میز کوچکی که برابر شان قرار دارد دیده می‌شود.

میرزا که وی را بهمین نام یا «کوچک حنگلی» و یا «میرزا کوچک» و یا «کوچکخان» خواهیم نامید، مردی بود ساكت و متفکر و آرام - نطاق بودولی آهسته و ستجیده سخن می‌گفت. صحبت‌هایش اغلب با لطیفه و مزاح توأم بود و خود نیز از مطابیات دیگران لذت می‌برد.

در قیافه‌اش جذبه‌ای بود که با هر کس روبرو می‌شد بندرت اتفاق می‌افتد که مجازوب ممتاز و مسحور بیاماش نگردد.

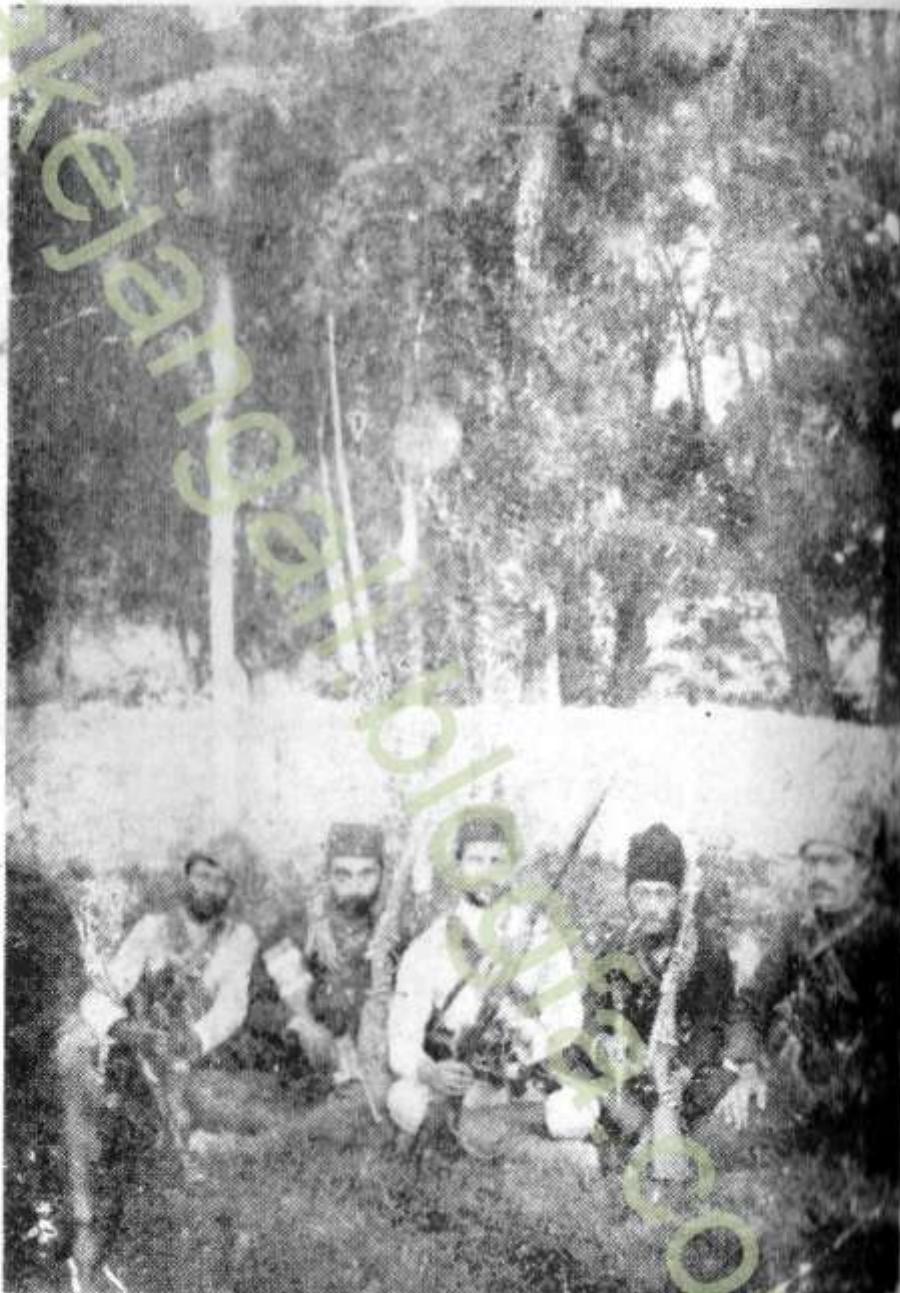
در جریان جنگ که قراقان ایرانی با سارت در می‌آمدند، با سخنانی گرم و دلنشیں با آنها صحبت می‌کرد و ضمن آشناسختن با حقایق امور، مقتون اخلاق و حرکاتش می‌ساخت بنحوی که بادید گان اشکبار و دلهای آکنده به هر ومحبت، اورا وداع کرده به او طاشان بر می‌گشتند.

میرزا یک ایرانی ایده‌آلیست و یک مرد مذهبی تمام عبار بود. هیچ‌گاه واجباتش ترک نمی‌شد و از نماز و روزه قصور نمی‌کرد. درین دونماز آیات «ومن یتو کل علی الله فهو حسبي» و «قل اللهم مالك الملك» و «لاتحسن الذين قتلوا في سبيل الله» را رمزمه مینمود.

با شعار فردوسی علاقه خاص داشت بطوریکه در **گوراب زرمه** مرکز تأسیسات نظامی جنگل جلسات منظمی برای قرائت شاهنامه فردوسی و تهییج روح سلحشوری افراد ترتیب داده بود.

گاهی که از واقعه ناگواری دلتنه که می‌شد، سواره بگردش می‌رفت یا به قریه اشکلن که یکی از خواهراش در آنجا سکونت داشت سرمیزد و یا باهنگ «هدی» یا «رهاپ» اشعار سوزناکی می‌خواند.

این شعر را که نمیدانم از کیست چندبار از زبانش شنیده‌ام :  
اگرچه فرش من از بوریا است ، طعنه مزن  
چرا که خوابگه شیر در نیستان است  
میرزا هنگام بمباران مجلس شورای ملی از طرف محمدعلی شاه در «فقفاز»



کوپیک خان با چند تن از مجاهدین مشروطیت آورد است بعی : ۱- اسکندر خان - ۲- میرزا هاشم خان - ۳- میرزا کوچک - ۴- علی زهری

بود و اقامتش در «تقلیس» و «بادکوبه» تا حدی وی را بمقتضیات دنای نوین آشنا ساخت.

مقارن تحصن علماء در سفارت عثمانی، او نیز در شهپندری رشت متحصن شد و متعاقب قتل آقا بالاخان سردار افخم در واقعه مشروطیت به مجاهدین پیوست و در فتح قزوین شرکت نمود.

**فغودر توپچی آلمانی** که همراه مجاهدین بود در یکی از جنگها اظهار تأسف کرد که اگر توپی بر فراز فلان کوه میتوانستیم مستقر نمود قطعاً کار جنگ بنفع مجاهدین پایان می یافتد. میرزا فوراً دست بکارش و بکمل چند تن از مجاهدین، توپ را بالای کوه برد و در نتیجه شکست باردوی خصم و صدمه بکمر میرزا رسید که این درد کمر را تا آخر عمر به همراه داشت.

میرزا مردی زود رنج و حساس بود کما اینکه بعد از فتح قزوین بعثت کارهای خلاف قاعده‌ای که از بعضی مجاهدین سرمیزد متعرضانه بدرشت برگشت لیکن میرزا کریم خان رشتی (خان اکبر) که آنوقت ریاست کمیته ستار را بعهده داشت او و مجاهدین همراهش را با استعمال فراوان برگردانید و به «فرونت» روانه ساخت.

میرزا در «علیشاه عوض» به مجاهدین گیلانی پیوست و در فتح طهران شرکت نمود و در جنگ سه روزه مجاهدین با قوای استبداد مأمور جبهه قراقخانه بود.

در شورش «شاهسونها» همراه یفرم و سردار اسعد بکمل ستار خان شناخت لیکن مريض شده و بطران برگشت و باطنیان «ترکمن‌ها» که بتحریک شاه مخلوع روی داده بود داوطلب جنگ شد و به «گمش‌تپه» رفت اما در یکی از جنگها گلوه حورد.

مجروح را بروسیه فرستادند ولی نه از نظر ترحم و شفقت بلکه از محمد علیشاه دستور داشتند وی را طعمه ماهی‌های دریا کنند. کاپیتن کشتی «قارص» که مردی سالم نفس بود زیر بار این عمل ناجوانمردانه نرفت و از اجراء فرمان سرپیچیده و طبیب کشتی را بمداوایش طلبید و هر دونفر از ذخم بیمار که از سینه مجروح شده بود مواظبت کردند و به بادکوبه‌اش برداند و پس از چند ساعت مداوا در بادکوبه و تقلیس به گیلان برگشت و برگشتش مقارن ختم

غائله محمدعلی شاه در گمش تپه بود .

میرزا در رشت به امر قونسول تزاری بعلت فعالیتهای آزادیخواهانه اش



کوچک خان زمانیکه داطلب چند گمش تپه شد

از حق اقامت در موطن و مأوای خود محروم شده بود و لذا چندی در طهران  
اقامت گزید و اعتراضش را علیه بیدادگری های همسایه شمالی بلند کرد اما

گوش شنای و وجود نداشت واگرداشت امکان جلوگیری نبود . میرزا کوچک در دوران اقامت طهران از کارهای ناهنجار برخی از مجاهدین افسرده شد حتی با عبدالحسین خان **معز السلطان** که بعد از فتح طهران لقب سردار محی گرفت و نمیخواست یا نمیتوانست از اعمال مجاهدین جلوگیری نماید قطع را بطل کرد و با آنکه در نهایت عسرت میزیست از پذیرفتن کمکهای مادی سردار امتناع میورزید .

خودش نقل کرد که روزی بسیار دلتگ کبود و به سرنوشت مردم ایران می‌اندیشیدم و وقتار بعضی از کوتاه نظران را کمدم عیجات ملت اندتحتم طالعه قرار داده بودم که گدائی بمن برخورد و تقاضای کمک نمود .

من که در این حال مفلس ترازو بودم و درب حیبم را تار عنکبوت گرفته و باصطلاح معروف «بخیه بآب دوغ» میزدم، معدرت خواستم و کمک به وی را به وقت دیگر محول ساختم، اما گدای سمع متقاعد نمیشد و پا په‌ایم می‌آمد و گریبانم را رهان نمیکرد .

در جیب، حتی یکشاھی پول نداشم و فنا فی الله بنحوه گذران آینده ام می‌اندیشیدم. نه میل داشتم از کسی تقاضای اعانت کنم و نه آهی در بساطم بود که دل را خشنود نگهدارم لیکن گدای پررو دم بدم غوغای میکردو اصرار میورزید و اصرار زیاده از حدش حشم را علیه خود برانگیخت. هرجا میرفقم از من فاصله نمیگرفت و با جملات مکرر و بی انقطاع روح آزرده ام رامیکویید .

عقبت به تنگ آمده کشیده‌ای بگوش خواباندم. گوئی گدای سمع در انتظار همین یک کشیده بود زیرا فوراً بزمین نقش بست و نفسش بندآمد و جایجا درد .

از مرگ گدا با همه‌ی پرروئی هایش متأثر شدم و چون عمل خود را مستحق مجازات میدانستم بی درنگ بشهربانی حاضر و خود را معرفی کردم. رئیس شهربانی یفرم بود. از اینکه بپای خود بشهربانی آمده خود را قاتل معرفی کرده ام متعجب شد و مدت‌هایی مددید برای همین ارتکاب در زندان ماندم لیکن از احترامات رئیس شهربانی که از سوابق بدرستی آگاهی داشت بنخوردادر بودم تا آنکه اوضاع تغییر کرد و با گذشت مدعیان خصوصی آزاد گردیدم .

میرزا عقب افتادگی ایرانیان را نتیجه بی‌فرهنگی میدانست و مصمم

بود آن اندازه که در خور امکان باشد به افتتاح مدارس پردازد و سطح تعلیمات و معرفت عمومی را گسترش دهد و معتقد بود که تعلیمات مدارس حتی باشد اجباری و مجانی باشد تا آنکه همه ابناء کشور از مزایای علم و دانش یکسان استفاده بینند و استعدادها پرورش بیابند و این توفیق جز درسه سال آخر عمر جنگل بدست نیامد و علت شگفتاری های همیشگی سران در دفع معاندین و ختنی کردن عملیات منافقین بود.

جنگل، بمساعی نگارنده توانت علاوه بر تکمیل دبستان «نصرت»، فومن چهار باب دبستان در «صومعه سرا» و «شفت»، «کسما»، و «ماموله» تأسیس نماید و خدمتگزاران کهن و علاقمندان بفرهنگ رایه همکاری دعوت کند حتی زمینه تأسیس یک باب دبستان شبانه روزی نیز در کسما تدارک شده بود که با سوانح اخیر انقلاب موافق گردید و جامه عمل پوشید و بعداً عمارت دبستان بدست نیروی مهاجم طعمه حريق شد لیکن دبستان ها بحال خوش باقی و بعد از پایان انقلاب در عداد سازمانهای دولتی درآمدند.

نامه های میرزا اعم از رسمی و غیر رسمی بالامضای «کوچک»، ختم میشد که سه خط مورب روی آن رسم میکرد و با مهر سمع «کوچک»، ممهور میساخت و بعداً که مهریش در یکی از سفرها مفقود شد، مهری سمع «کوچک» را با امضاء «کوچک جنگلی» مطابق نمونه زیر استعمال مینمود.



نحوه امضاء میرزا کوچک

در سابق بیان کردیم که میرزا مردی سریع التأثیر و باصطلاح امروز «نازک نارنجی» بود و اکنون اضافه میکنیم که شدت وحدت تأثیر و احساساتی بودن صرف، اگر از نظر فرد نگریسته شود چندان قابل اهمیت نیست ولی از

نظریک «سیاستمدار انقلابی» که بایستی بادارا بودن صفات «نرمش» و «قابل انعطاف» باحوادث روز مقابله کند و تابعان و همقدمانش را رهبری نماید و از نزدیک‌ترین راه و بهترین وسایل بهدف برساند، نقص است.

درست است که برای کسب موفقیت در هر کار، در درجه اول علاقه و ایمان و حسن عقیده وصفای باطن با آنچه نیل با آن مطمئن نظر است اهمیت شایان دارد و وجود آنها در یک «رهبر انقلابی» شرط لازم و حتمی است، اما کافی نیست چه، تدبیر و سیاست نیز نقش مخصوص بخود را دارند و رکن دیگری از ارکان موفقیت بشماراند.

تردید ندارد که هرچه کفه احساسات سنگینی کند کفه تدبیر بالا می‌رود و تنها «توازن» و رعایت یک حالت «اعتدال» است که میتواند هیجانات روحی و احساسات درونی را باتدا بیرعلانی درآمیزد و از ادغام آنها در یکدیگر، هر گونه دشواری را مرتفع و وصول بمقصود را تسهیل نماید و ما با توضیح جریانات این نهضت خواهیم دید حوادثی که به میرزا و دوستانش گذشته برچه مدارسی‌ر می‌کرده است.

میرزا کوچک اولادی نداشت لیکن برادرانش دارای فرزندان متعدداند که همگی آنها بنام خانوادگی «جنگلی» شهرت دارند. در حقیقت فرزندان میرزا را بایدهمان نیات و اندیشه‌های او دانست که افراد مخلص با ایمانی را توانست در اطراف مکتب خود گردآورده و تربیت کند و تعلیمات عملی استقامت و پایمردی بآنها بیاموزد.

قونسول انگلیس مقیم رشت، بخلافاتش آمده و از هر دری سخن می‌گفتند نظر قونسول گویا توضیح فتوحات انگلیس‌هادرین‌نهرين و تحت تأثیر قرار دادن جنگلی‌ها بود و میرزا نیز متقابل اشاره به سلاح قابل ملاحظه‌ای نمود که از طرف فرماندهی ارتش عثمانی بوی رسیده و توانست مسرت‌های حاصل از دریافت این هدیه نفیس را مخفی بدارد و همین امر بعداً موجب انتقاد یاراش قرار گرفت و اعتراض شد باینکه اسلحه دفاعی جنگل جزء اسرار است و فاش ساختن اسرار نزد دشمن و عناصر بدخواه، نوعی کم ظرفی و ناپختگی است وی در جواب گفت:

بگیتی به از راستی پیشه نیست زکری بتر هیچ اندیشه نیست چنانچه سیاست و مقتضیات ایجاد کند که در محاوراتش با شخصی بدروغ

و تقلب و تزویر توسل جوید، او هیچ سیاستی را مفیدتر و مؤثرتر از راستی و درستی نمی‌شناشد و بهمین جهت است که زبانش بغیر حق و حقیقت گویا نیست و چقدر خوشحال خواهد بود که دوستاش نیز همیشه این نکته اخلاقی را مراعات کنند :

من بسر منزل عنقا نه بخود برم راه  
قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

وبلاگ های حمایت کننده در نشر این اثر:

کوچک جنگلی کلیک

لیمو کلیک

ترمه کلیک

صدرا کلیک

گیل نوشت کلیک

چابکسر کلیک

شما هم می توانید  
به ما پیوندید

کوچک جنگلی

